

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منا سلام الله ابدًا ما بقینا
و بقى اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی
علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم و نفوذ فوزاً
عظیماً

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین علیه السلام

بحث راجع به شرط اول، عمده‌ی آن تمام شد بعضی از تنبیهات باقی مانده اگرچه دیروز
عرض کردیم وارد شرط ثانی می‌شویم اما بعد توجه کردیم که مقداری از امور باقی
مانده که باید تدارک کنیم.

س: ... حضرتعالی برای این شخص همان سیره بود و این‌ها حالا صلاح نمی‌دانید یک مقدار
روشن‌تر بشود؟ بخاطر این‌که ببینیم منشأ آن کجاست؟ آیا مثلاً جو و فضایی که در زمان
ائمه بوده آن وقت قطعاً ناشی از رفتار خود ائمه که نمی‌توانسته باشد چون این موضوع
عدم علم در مورد آن‌ها صدق نمی‌کند این چه جوری به وجود آمده مثلاً در گوشه به
کسی گفتند چی شده؟

ج: نه پس شما اصلاً تقریر دلیل را غیر آن که ما عرض کردیم دارید می‌فرمایید، فلذا باید
توضیح بدهم، چون برای شخص شماست.

تنبیه اول این است که طبق این نظر که گفتیم علم لازم هست شرط وجوب علم به
معروف و علم به منکر شرط وجوب است آیا در این موارد پس امر چه می‌شود؟ همین
موردی که محقق کرکی اشکال کردند، شهید ثانی اشکال فرمودند یک کسی که علم
اجمالی پیدا می‌کند در اثر شهادت و قیام بینه و برای اینکه فلانی یک کار حرامی دارد
انجام می‌دهد اما او نمی‌داند آن کار حرام چی هست، یا یک واجبی را دارد ترک می‌کند و
این شخص اطلاع ندارد نمی‌شناسد واجب را، یا حرام را نمی‌شناسد یا واجب را
نمی‌شناسد این‌جا آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب هست یا واجب نیست؟ اگر
بگویید واجب نیست که این خلاف مذاق فقهی است و مسلم است اگر بگویید واجب

است این‌جا عیب ندارد فکیف التوفیق بین این دو تا مطلب؟ جواب این است که در حقیقت جواب آن بزرگوار هم می‌شود این است که در این‌جا ما علم تفصیلی پیدا می‌کنیم به صدور حرام از او و فاسق شدن او.

پس بنابراین قبیح و منکر، این‌که «صَدْر مِنْهُ الْقَبِيحُ وَ الْمُنْكَرُ» این جامع است، این عنوان جامع برای ما محرز است بالعلم التفصیلی، ما به تحقّق این برای ما معلوم نیست اما این عنوان که این فاعل منکر است این برای ما مسلم است در مقام نهی کردن هم لازم نیست نام ببریم بگوئیم فلان کار را، چون یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر این است که خود فاعل منکر، عالم به منکر بدو نباشد یا تارک معروف، عالم به معروف بدو نباشد و الا آن‌جا باب امر به معروف و نهی از منکر نیست؛ آن‌جا باب انسان جاهل است پس به او می‌گوئیم «ایها الفاعل للحرام أترك ذلك الحرام» یا «ایها التارك للمعروف إفعل ذاك المعروف» بنابراین لازم نیست برود علم پیدا بکند چون او می‌داند چه کار حرامی را دارد انجام می‌دهد، چون اگر نداند که شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیست، اگر می‌داند به او می‌گوید همان معروفی را که داری ترک می‌کند ترک نکن انجام بده آن منکری را که داری انجام می‌دهی انجام نده. این تنبیه اول.

تنبیه دوم.... پس به همین هم جواب محقق کرکی داده می‌شود که آن‌جا هم این‌جوری می‌گوئیم.

س: ...

ج: نه علم تفصیلی لازم ندارد. فلذا بزرگانی هم اگر دیده باشید مثلاً منهاج الصالحین فرموده ولو اجمالاً، علم به منکر و معروف ولو اجمالاً کفایت می‌کند حتی این‌جا گفتیم اجمالاً هم نیست این تقریبی که کردیم اجمالاً هم نبود یعنی ما می‌دانیم به تفصیل قبیح از او چیه؟ صادر است، یعنی «صدور القبیح» از او علم تفصیلی به آن داریم منتها منشأش را علم اجمالی داریم که یا آن کار است یا این کار است یا این کار است اما این‌که این الان «صدر منه القبیح» نسبت به این علم تفصیلی داریم

س:....

ج: نه فرض این است که شاهد، فرض این است که علم...

س: ...

ج: بله، نمی‌داند ولی آن بینة قائم شده بر این‌که منکری «صدر منه» پس به وقوع المنکر از او حجت پیدا کرده بر این‌که وقع منه المنکر حجت پیدا کرده.

تنبیه ثانی این است که این علمی که ما می‌گوئیم این‌جا لازم است اعم است از علم وجدانی و علم تعبیدی.

إن قلت: که بنابراین که مدرک ما در ارتباط با علم اگر روایات هست که در روایت مثلاً بود در روایت مسعده بود «عالمًا بما يأْمُرُ به عالمًا بما ينْهی عنه» یا در آن روایت ثانیه‌ی مسعده بود «بعد معرفته» بعد از این‌که بشناسد آن آمر و ناهی آن منکر را و آن واجب را.

بنابراین که اشکال نکنیم و همین‌جور معنای حدیث همین باشد و مستند ما باشد.

اگر این شد این علم الان چی هست؟ این علم طریقی نیست این علم موضوعی است، این علم می‌شود علم موضوعی نه علم طریقی و چون خود شارع «أخذه فی شرطاً لحکمه» اگر می‌دانید «بعد معرفته». اگر علم طریقی بود امارات به جای علم طریقی می‌نشینند «کما یُن فی الاصول» و واضح است اما اگر علم موضوعی بود چی؟ آن آیا اماره به جای آن می‌نشیند یا نمی‌نشیند؟ این همان دردسرهای خاص را دارد. نه شاید علم، شارع علم گفته، از کجا می‌گویید که چیز دیگری هم به جای آن بنشیند مثلاً شارع فرموده «ایها القاضی إن كنت عالماً ب... إقصی» حالا اگر عالم نبود استصحاب کرد، یا خبر واحد قائل شد، یا بینه حتی قائل شد؛ این‌جا نمی‌تواند. فلذا بنابر این مسلک که ما از روایات می‌خواهیم استفاده بکنیم چون موضوعی می‌شود باید تتمیم بکنیم به این‌که بله شواهدی بیاوریم، قرائنی اقامه بکنیم که این‌جا علم تعبیدی هم یقوم مقام علم وجدانی و ظاهر این است که یمكن المناقشه در این قیام. چون معمول احکام شرع در محیط متشرعه من رَمَن الاول الی یومنا هذا معمولاً از طُرُق چه بوده؟ امارات. یا ظواهر بود آن‌جاهایی که قطعی السند بوده یا نه از طریق همین گفته‌های روایت و این‌ها بوده که ظنّی الدلالة و ظنّی السند بوده و در هیچ جایی سؤال نشده از روایت و از محدثین که آقا ما علم نداریم، معلوم است که پس بنابراین آن‌چه که مقصود است از این علم اعم است از علم تعبیدی و علم وجدانی.

هذا مع این‌که علی مبنای بسیاری از بزرگان مثل محقق نائینی و بعضی ما دام ظله این‌ها می‌گویند اصلاً واژه‌ی علم یک معنایی دارد در عرف و لغت که در مورد امارات هم صادق است، در مورد اصول نه اما در مورد امارات صادق است فلذا مردم تعبیر می‌کنند می‌گوییم که فلان چیز را می‌دانم می‌گویند از کجا می‌دانی؟ می‌گوید فلانی گفت. همان‌که از گفته‌ی فلانی برایش حاصل شده تعبیر به علم می‌کنند از آن.

بنابراین اگر این مبنا را هم قائل شدیم که بزرگانی مثل محقق نائینی قائل هستند و به همین وجه آن‌ها می‌گویند «لا تَقْفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» شامل خبر واحد نمی‌شود چون ما آن‌جا علم عرفی داریم. اصلاً علم معنایش در لغت و عرف این هست. آن‌که توی منطق می‌گویند و توی فلسفه می‌گویند آن یک اصطلاح است. اما علم در عرف یک معنایی دارد که شامل مواردی که ما از رهگذر خبر ثقات یا اخبار موثوق بها اطلاع پیدا می‌کنیم صادق است، بنابراین این را هم اگر گفتیم این راه دوم هم اگر گفتیم که محل اختلاف است البته اما بزرگانی مثل آقای نائینی می‌فرمایند مثل بعضی اساتید ما در تسدید الاصول می‌فرمایند این هم می‌تواند جواب باشد.

س: موضوعی طریقی بگیریم.

ج: چرا، نمی‌گوییم موضوعی طریقی نیست، قطعاً موضوعی طریقی است ولی همین‌که می‌گوییم موضوعی است دیگر جایگزینش احتیاج به دلیل دارد، بله موضوعی طریقی است بله معلوم است موضوعی طریقی است یعنی این‌جور نیست که اگر خلاف واقع هم بود موضوعیت داشته باشد.

س: اگر موضوعی طریقی باشد دیگه دلیل نمی‌خواهد.

ج: موضوع طریقی معنایش چه هست؟

س: ...

ج: موضوعی طریقی یعنی علم باید باشد اما علمی که مطابق واقع است.

س: ...

ج: نه موضوعی طریقی.

س: موضوعی طریقی یعنی علم باشد.

ج: همین که گفتیم مولا گفته علم باید باشد همین که گفت علم باید باشد حالا چه کأته صفتی باشد و چه طریقی باشد، چه صفت خاص باشد، همه‌ی این‌ها همین که گفتیم موضوعی است یعنی این رکن است این باید باشد حالا یک چیز دیگر هم اضافه دارد؟ که طریقتش است یا نه چیز دیگری اضافه ندارد طریقتش نیست «بما أله صفة» این‌هایش دیگر فرقی نمی‌کند همین که شد موضوعی سواء که طریقی باشد یا صفتی باشد علی‌ای حالِ دیگه جایگزین شده بله اگر طریقی محض بود آن بله. امارات جای آن بنشیند بلا دغدغه، این هم یک مطلب. پس تنبیه دوم این بود که مرحوم امام قدس سره در تحریر الوسيله یک مسئله را عنوان فرمودند در این شرط که این علمی که ما می‌گوییم اعم است از علم وجدانی و علمی که به امارات و طرق و این‌ها است.

این بیانی که ما کردیم اگر جواب دوم را بخواهید بدهید در موردی که شما مستندتان برای وجوب است این استصحاب می‌شود. آن‌جا جواب دوم دیگر نمی‌آید چون طرق و امارات است که علم بر آن صادق است اما جایی که شما به استصحاب اثبات کردید یک چیزی واجب بوده یا حرام بوده شما الان دلیلی ندارید، استصحاب بقای وجوب می‌کنید، استصحاب بقای حرمت می‌کنید شما علم ندارید در این‌جا چی؟ این‌جا که علم نداریم چی؟ این‌جا اگر بخواهیم بگوییم باید همان جواب اول را بگوییم ولی دیگر جواب ثانی نیاید.

اللهم الا این که در این موارد یک راه سوم را ببینیم یعنی یک حرف سوم را بخواهیم بزنیم که این حرف سوم در این موارد هم می‌آید و آن این است که علم به منکر باید داشته باشیم. کسی که بر خلاف استصحاب حجت عمل می‌کند ولو نمی‌توانیم بگوییم این واجب است و علم نداریم به این وجوب واقعی، علم نداریم ولی علم به تجرّی داریم، علم به خلافاکاری داری داریم چون برخلاف اصل حجت عمل کردن، اصل الزامی، بر خلاف اصل الزامی عمل کردن خود این منکر و ما قبلاً گفتیم امر به معروف و نهی از منکر، این منکر چی دارد؟ منکر شامل قبايح عقلی هم می‌شود، از قبايح عقلی هم باید نهی بکنیم پس بنابراین در جایی که مستند ما استصحاب است، یک مجتهدی با استصحاب یک چیزی را درست کرده با یک اصل درست کرده حالا دارد می‌بیند مقلدی یا شخصی همان چیزی را که با استصحاب درست کرده، از آن طرف هم گفته علم به معروف و منکر شرط

است حالا این‌جا باید امر بکند نهی بکند یا نکند؟ اگر این علم را از آن روایت استفاده کرده چه جور عمل کند؟ این‌جا دغدغه پیدا می‌شود که لازم هست یا لازم نیست؟ اما اگر بگوید بله این آقا الان این چنین چیزی که خلاف این اصل است دارد انجام می‌دهد یا ترک می‌کند آن را، خود این قبیح است، این قبیح است چون بر خلاف حجت دارد عمل می‌کند بنابراین می‌تواند به آن بگوید آقا إفعل اگر دارد ترک می‌کند، یا لاتفعل اگر آن چیزی است که باید ترک بشود ولی دارد انجام می‌دهد.

س: ...

ج: خود قبیح است حالا شارع عقاب نکند آن حرف دیگری است.

س: مکروه هم قبیح است.

ج: نه قبیح نیست چون ترخیص گذاشته.

س: یعنی قبیح عقلی قبیح است ولی مکروه شرعی قبیح نیست؟

ج: بله قبیح عقلی، یعنی آن چیزی شما مرخص نیستی، عقل می‌گوید که نباید ترک بکنی یا نباید انجام بدهی و الا مکروه که شارع خودش اجازه داده.

س: این نباید چه پشتوانه‌ای دارد وقتی عقاب نباشد وقتی عقاب پشتش نیست این نباید چه پشتوانه‌ای دارد؟ عقل می‌گوید نباید ولی عقاب...

ج: عقاب دارد دیگر، قضیه‌ی عقلیه را شارع یستحقّ، می‌تواند عقاب کند، می‌تواند مؤاخذه کند.

س: : ... عقاب ندارد چی؟

ج: فعل متجرء به عقاب خودش را ندارد اما این معصیت است این قبیح است مولا می‌تواند او را معاقبه بکند که چرا هتک حرمت من را کردی؟ این به خدمت شما عرض شود که.

س: ...

ج: بله.

مثلاً نمی‌داند نماز جمعه در زمان غیبت چجوری هست می‌گوید در زمان حضور که واجب بود با استصحاب می‌گوید حالا واجب است، آن وقت هم می‌گوید واجب تعینی داشته حالا هم واجب تعینی است حالا خودش باید بخواند مقلدینش هم باید بخوانند حالا این را ترک دارد می‌کند با استصحاب دارد می‌گوید، تو عالم به معروف که نیستی این‌جا، اشکال این است تو عالم به معروف یا عالم به منکر این‌جا نیستی این ترک منکر است این جور گفته.

جواب می‌دهیم اینجا چی؟ می‌گوییم بعد از این که استصحاب دارد و فرض این است که این استصحاب را حجت می‌داند این تارک آن نماز جمعه می‌شود فاعل منکر. منکر عقلی، وقتی شد منکر عقلی....

س:...

ج: بله می‌گوید این منکر را ترک کن بله دیگر این منکر را ترک کن، ترک این منکر به چی هست؟ به این که برویم نماز جمعه بخوانیم.

س:...

ج: منکر همین منکر است ببینید به استصحاب گوش نکردن منکر است.

س: تجزّی آن منکر است.

ج: نه همین به استصحاب گوش نکردن منکر است.

س:...

ج: اشکالی ندارد، ببینید تجزّی او حالا اگر آخوند باشد و درس خوانده باشد بگویی تجزّی نکن یک چیزی، ولی به آن بنده‌ی خدا یا چی بگویی تجزّی نکن چه می‌فهمد باید بگویی نماز جمعه برو. خواه آن چیزی که با آن تجزّی رفع می‌شود.

س: ما از کجا بدانیم که ایشان استصحاب کرده ...

ج: نه صحبت از خود مستحق است، آن کسی که می‌داند که این جهت...

بعد مقلدها هم همین‌طور، مقلدهایی که وارد هستند، مقلد که این‌طور نیست عوام محض باشند می‌گوید من این تک این حرف‌هایی که در رساله نوشته شده نمی‌دانم مستند آن چه هست اگر استصحاب باشد این نمی‌شود، اگر اماره باشد می‌شود، باید از مجتهد سؤال بکند که اینجا را من چکار بکنم بگویم بگویم؟ کار یک خرده سخت می‌شود، اگر ما این‌جور حل کردیم مسئله را که در تمام این موارد بالاخره حجج وجود دارد چه اماره، چه اصل وجود دارد لااقل این جهت هستش که کاری که خلاف اماره است یا کاری که خلاف اصول است این قبیح است، این قبیح عقلی است و امر به معروف و نهی از منکر، منکر عقلی را هم می‌گیرد پس بنابراین در این‌جاها هم باید نهی از منکر بکنند.

س: ...

ج: این جواب سوم همین بود دیگر.

س:...

ج: ببینید این جواب نمی‌تواند باشد چون گفتیم فرض این است که در روایت مسعدة بن صدقه گفتند «عالمًا بما یأمر به عالمًا بما ینهی عنه» شما با استصحاب وجوب عالمًا بما یأمر به نشدید.

س: چرا دیگر عالماً به معروفیت ما یا امر به بالاستصحاب و استصحاب معروفیت ما یا امر به ثابت می‌شود یا نمی‌شود ثابت می‌شود حالا که علم به آن داریم ...

ج: عالماً بما یا امر نمی‌شود پس همین را دارید می‌گویید یعنی مخالفت با استصحاب کردن چیه؟ عقلاً درست نیست عقلاً مخالفت با استصحاب کردن درست نیست چون این چنین است پس عالماً بما یا امر، عالماً بما ینهی دارد می‌شود یعنی عالم به قبیح است قبیح است منتها قبیح عقلی است حالا شما می‌فرمایید که بله وجوب را ما استصحاب می‌کنیم وجوب را استصحاب می‌کنیم، حرمت را استصحاب می‌کنیم آیا با وجوب وجوب ثابت می‌شود یا نه؟ این هم باز احتیاج دارد به تفصیلی که در اصول گفته می‌شود که شما وقتی می‌گویید وجوب را استصحاب می‌کنید یا یک چیزی را استصحاب می‌کنید آن عنوان اثبات می‌شود؟ یا این که ترتیب آثار معنایش این است وقتی می‌گوید «لا تنقض الیقین بالشک» یعنی «رتب» آثار آن را، نه این که آن عنوان ثابت شود که این حرام است

س:....

ج: نه دیگر آن وقت فایده‌ای ندارد.

س:....

ج: معروف بدون درست نمی‌شود دیگر روی این مبنا، می‌گوید رتب الآثار نه عنوان نه هیچی ثابت نشد که، معروف بودن ثابت نشد بیا آثار معروف را بار کن می‌گوید آثار معروف را بار کن نمی‌گوید این معروف است.

س:....

ج: نه نمی‌گوییم می‌گوییم همین آثار نماز جمعه را دارد نمی‌گوییم معروف است.

س:....

ج: بله دیگر همین دیگر باید عنوان را اثبات بکند اگر شما می‌گویید استصحاب معنایش اثبات عنوان نیست معنایش ترتیب آثار است، اگر ترتیب آثار است می‌گوید می‌گوید آثارش را بار کن اما معروف شد؟ نه، بله اگر مثل امام بگویید درست است اگر مثل شیخ بگویید نه، شیخ می‌فرمود یعنی رتب الآثار، آثار را بار کن. امام می‌فرمود نه استصحاب می‌گوید همان این جا هست این صغری می‌شود یک کبرای دیگه از جای دیگه پیدا می‌شود بر این تطبیق می‌شود مثل جایی که خودت علم پیدا می‌کنی. استصحاب یک بخشی را درست می‌کند یک بخش دیگر هم بر عهده‌ی ادله‌ی دیگر است که تطبیق بشود اما یک نظر این است که نه در باب اصول عملیه این جوری نیست، دو مرحله‌ای نیست یک مرحله است معنای اصول عملیه این است که رتب الآثار، بدون این که من تعبد بکنم به این که آن عنوان این جا محقق است آن شیء این جا محقق است.

بحث سوم، تنبیه سوم که این هم....

س:....

ج: بله اما اگر که ما روایات را بگذاریم کنار، جامع هست دیگر، گفتیم که سیره بر همین است که همین چیزهایی که تلقی از شرع می‌کنند.

مبحث سوم این است که در موارد احتیاط واجب چه جوری است، احتیاط واجب کرده مجتهد، برای خود مجتهد و برای مقلدین آن مجتهد. این جا علم به معروف دارد، علم به منکر دارد ولی احتیاط واجب است.

مرحوم امام قدس سره می‌فرماید الاحوط این است که در این موارد امر بکند، بعد فرمود لایبغد که بگوئیم واجب است این عبارت ایشان برای اهل فن که ایشان لایذ نظرشان هم همین است این نشان می‌خواهند بدهند که مسئله دغدغه دارد که الاحوط این است یعنی حالا به ضرس قاطع نمی‌شود گفت. بعد نفی استبعاد می‌کنند که واجب است.

در مواردی که مجتهد احتیاط واجب می‌کند یک مواردی هست که برای خودش هم روشن نیست که حالا این واجب است واجب نیست، حرام است حرام نیست، فرصت استقرار الوسع نداشته و یا ابزار و چیزهایی که لازم داشته در اختیارش نبوده حالا می‌گوید احتیاط واجب کنیم الان مردم مثلاً در حج هستند الان یک استفتایی شده الان بخواهند این مسئله را استنباط کند یک هفته دو هفته طول می‌کشد موقع عمل می‌گذرد می‌گوید احتیاط این است که این کار را بکنید. احتیاط واجب کرده شبهه این است که نمی‌داند این معروف هست یا منکر. پس شما علم به معروف و منکر را لازم دارید و تارة این است که نه می‌داند معروف و منکر چه هست اما رأی خودش را اظهار نمی‌کند لمصلحة، رأی خودش را لمصلحة اظهار نمی‌کند ولی می‌گوید احتیاط واجب است که این کار را بکنی چرا؟ چون برای ناس وقتی ایشان اظهار رأی نکرد برای مردم می‌شود شبهات حکمیه قبل از فحص و در شبهات حکمیه قبل از فحص وظیفه‌ی عباد چیه؟ احتیاط است، کما این که وظیفه‌ی مجتهد هم قبل از فحص احتیاط است نمی‌تواند برائت جاری کند مرحوم آقای تبریزی قدس سره بعضی موارد را همین طور می‌کند من درست است فتوایم بر جواز یک چیزی است مثلاً اما الان نمی‌خواهم آن را اظهار بکنم می‌گویم احتیاط واجب می‌کنم یعنی همان احتیاط واجب که عقل مردم به ایشان می‌گوید و وظیفه‌ی عقلانی‌شان است وقتی من اظهار رأی نکردم در این مسئله، احتیاط واجب یعنی چه این هم یک منشأش هست، در این مورد منکر که نیست مثلاً چه مثالی بزنم که نگفتنش بهتر باشد از گفتنش؟ مثلاً از ادله استفاده نکرده حرمت را، از ادله استفاده‌ی حرمت نکرده می‌گوید احتیاط واجب ترک است چرا؟ چون یک ارتکاز متشرعیه‌ای را می‌بیند یک ارتکاز متشرعیه‌ای را دارد می‌بیند ولی آن ارتکاز متشرعیه نمی‌تواند مستند فتوایی به حرمت باشد چون محتمل است این ارتکاز متکی به فتاوی‌ی باشد که قرون متمادیه گفته شده و این شده یک عادت، یک تلقی این که از دین است ارتکاز وقتی می‌تواند دلیل باشد که ما معاصرش را با عصر معصوم علیه السلام احراز کنیم اما اگر احتمال می‌دهیم این ارتکاز در اثر فتوایی داده شده در قرن چهارم مثلاً شیخ طوسی فتوا داده بعد بزرگان فقهایی که خیلی معتمد مردم هستند چون فتوا دادند به این شکل درآمده این جا نمی‌تواند فلذا اشکالی که در این جا هست و ارتکاز برای فتوای به حرمت این است این سیره این ارتکاز بعد از این فتوا نمی‌تواند ... حالا این ها هست ولی از آن طرف چون چنین تلقی‌ای وجود دارد و می‌بیند ممکن است (من یک وقتی رفتم سوریه دیدم بعضی از طلاب حلق لویه کردند، تعجب است توی مدرسه‌ی طلبگی، توی مدرسه‌ی علمیه، گفتم چرا؟ گفتند مقلد فلان آقایی هستیم که در لبنان است باشد ولی آخر این تالی فاسد این چنینی دارد توی اذهان مردم است دین مردم، اعتقادات مردم ممکن است ضربه ببیند می‌گوید حالا که

چنین است من فتوا صادر می‌کنم برای خاطر این‌جا. یا مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه ایشان قائل بودند که ستر وجه و کفین لازم نیست به حسب فتوا، توی رساله‌هایشان این بود که احتیاط واجب است یا احتیاط لازم است.

س: ...

ج: نه، عندنا محرم.

بعد از انقلاب که ایران تشریف آوردند آیت الله زنجانی می‌گویند من از ایشان سؤال کردم فرمودند نه اشکال ندارد ... فرمودند من اعلام خواهم کرد، همان موقع هم نظرم این بود ولی چون سوء استفاده می‌شد از آن در زمان طاغوت سوء استفاده می‌شد از آن، اظهار رأیم را نکردم احتیاط واجب کردم.

تارة احتیاط واجب منشأش این است اینجا... و اُخری گاهی هم احتیاط واجب در اثر این است که نه مسئله تمام است این‌جور چیزها هم نیست اما مجتهد چون تفرد دارد دلش می‌لرزد که فتوا بخواهد بدهد شبیه آن چیزی که نقل می‌کند آقای آشیخ عبدالکریم رضوان الله تعالی علیه یک وقتی که تدریس می‌فرموده مرحوم کاظمینی همین صاحب فوائد الاصول تقریرات رسائل آقای نائینی، ایشان یک سفری آمده بوده برای زیارت مشهد آمده بوده قم زمان درس گیری، میاد درس آقای آشیخ عبدالکریم رضوان الله تعالی علیه آن آخر هم ننشسته بوده آقای حاج شیخ مسئله را به حسب ادله تمام می‌کند اما فتوا نمی‌دهد، آن آقا از آن دور... جمهوری الصوت هم بوده، عرض می‌کند خدمت آقا که «إذا ساعدنا الدلیل ما استوکشنا من انفراد» وقتی دلیل داریم از انفراد چیز؟ ... افلاً اگر ملاً مرده‌ای گفته بود ما دلمان خوش بود اما ملاً مرده هم نگفته، این است که دغدغه دارد که نکند من یک جای آن اشتباه کرده باشم نکند حکم خدا غیر از این باشد امین احکام الهی است مجتهد دیگر. اینجا فتوا نمی‌دهد پس احتیاط واجب ممکن است منشأش این باشد و گاهی هم منشأش البته عبارت است از این که خود حکم عقل احتیاط است یعنی فتوای به احتیاط دارد می‌دهد مثلاً می‌گوید که اگر علم داری که یکی از این کاسه‌ها نجس است باید احتیاط کنی نمی‌دانی نماز قصر است یا تمام است جمع بخوان، الاحوط، این احوط‌ها فتوای به احتیاط است پس گاهی احتیاط در فتوا دادن است و گاهی نه فتوای به احتیاط کردن است مثل موارد اطراف علم اجمالی. در تمام این موارد آن‌جایی که فتوای به احتیاط است روشن است اگر ترک احتیاط دارد می‌کند منکر دارد انجام می‌دهد چون اصلاً «مفتی به» احتیاط است اما در غیر این مورد اخیر که «مفتی به» احتیاط نیست آن‌جا چه جور بگویم عالم به منکر نیست عالم به معروف نیست اینجا چی باید امر بکند نهی بکند یا نه؟ مقلدان نسبت به هم مجتهد نسبت به مقلد، مقلدها به مجتهد اگر خدای ناکرده دیدند برخلاف آنچه که در رساله‌اش هست دارد انجام می‌دهد این جدی است اگر راه اخیر را گفتیم مثلاً از طرف مقلد به مقلد و مجتهد به مقلد، آن راه اخیر چی بود بلاخره وقتی مجتهد احتیاط واجب کرد اظهار فتوا نکرد به هر وجهی من الوجوه، مقلد چون شبهه‌ی حکمی قبل الفحص برای او هست او باید احتیاط کند اگر احتیاط نکند فاعل قبیح می‌شود پس بنابراین چون فاعل قبیح دارد می‌شود این‌جا بله، هم مجتهد به او گفته، با این‌که فتوای او جواز است ولی چون اظهار جواز نکرده که و او اطلاع ندارد که فتوای این جواز است در وجهی که او اظهار به فتوای جواز نکرده و او دارد انجام می‌دهد پس او فاعل قبیح است.

س:...

ج: بله دیگر فاعل قبیح است. طبق همان بیانی که گفتیم پس بنابراین مجتهد به او می‌توان بگوید که ترک نکن یا انجام بده. مقلد این مجتهد به مقلد دیگر همین مجتهد، بله آن هم عین فاعل قبیح. اما اگر مقلد دید مجتهد انجام نمی‌دهد او نمی‌تواند به مجتهد بگوید چرا؟ چون احتمال دارد که مجتهد فتوایش این نباشد چون خودش که می‌داند نظرش چه هست این‌جا شبهه‌ی موضوعیه است برای این‌که این مجتهد فاعل قبیح است یا نه. پس مقلد به مجتهد نمی‌تواند در این موارد حرفی بزند چون شبهه‌ی موضوعیه‌ی قبیح است چون احتمال دارد که منشأ فتوایش آن امور باشد اما مجتهد به مقلد چرا، مقلد به مقلد چرا، چون محرز هست برایش که فاعل قبیح است بنابراین این‌که امام فرموده است ابتداءً الاحوط توجه به شبهات است که این شبهات وجود دارد احوط می‌گیریم بعد که می‌فرماید لایبعد توجه به تخلص از آن شبهه است وقتی تخلص شد پس بنابراین باید بگوید

س: ...

ج: لایبعد دیگر، همه جا، همه جا هر جا احتیاط واجب نوشته شده بالاخره از این‌ها خالی نیست دیگر، درست؟ همه جا همین‌طور می‌شود منتها یک دغدغه این‌جا وجود دارد با لایبعد گفته می‌شود این یک تعبیرات فقهای دقیق که علی الاقوی می‌گویند علی الاظهر می‌گویند لایبعد می‌گویند و همین‌جور بدون این پرسوندها و پیشوندها حرف نمی‌زنند این یک مقدار بیش برای این است که برای مخاطبی که اهل فن است برای او یک کدهایی داده باشند که این‌جا دقت کند این کد نیست می‌گوید لایبعد باز چرا؟ برای این‌که ما که می‌گوییم معروف شامل قبیح عقلی هم می‌شود این یک استظهار بود کسی ممکن است بگوید «المعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه» اما هر چی عقلی باشد معلوم نیست مقصود. استظهار کردیم پس این‌که دامنه‌ی معروف و منکر را ما اعم بگیریم شامل معروف عقلی بط و منکر عقلی بط که شرع در آن‌جا حکمی نداشته باشد بخواهیم قرار بدهیم این خودش یک امر قطعی مسلم آن‌چنانی نیست بلکه یک استظهاری می‌شود کرد پس بنابراین لایبعد، چرا؟ بخاطر این‌که از این راه خواستیم درست بکنیم این راه هم راهی است که کسی ممکن است دغدغه داشته باشد بگوید نه، بگوید این معروف و منکری که در آیات و روایات است معروف و منکر شرعی است نه اعم از آن که عقلی باشد یا شرعی باشد.

پس بنابراین این ... بر این فقیه متبحر قدس سره در مقام که دلیل بر تبحرشان هم این است که در یک سال یک دوره‌ی فقه را ایشان در بورسیای ترکیه به عنوان تحریر الوسیله نوشتند، این یک احاطه بالایی می‌خواهد که انسان یک دوره‌ی فقه بنویسد و به دقایق این چنین هم توجه داشته باشد چون وقتی که گذرا می‌خواهد رد بشود و با سرعت رد بشود این دقایق گاهی از ذهن مغفول می‌ماند ولی این تعبیرات ایشان نشان می‌دهد که خوب مسئله را محاسبه می‌کردند علی الاحوط و این‌کان لایبعد شاید بر اساس این‌ها باشد. این هم که به عقل ما و به ذهن ما می‌رسد و لعل امور دیگری هم در ذهن شریف ایشان باشد که حالا به ذهن ما نرسیده.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

